

به‌ناز مقدسی اصبح روز شنبه؛ مسیر غرب به شرق، انتهای بزرگراه آیت الله هاشمی رفسنجانی، موسسه تحقیقات سرطان. «محمد هاشمی» در یکی از اتاق های ساختمان، بنشست میزش نشسته است. برادری که کوچکتر از علی اکبر بود اما زندگی اش به اندازه آیت الله برفراز او نشسیب. هر چند که در سال های حضور برادر، کمتر به طور مستقیم وارد عرصه سیاست شد. محمد هاشمی ترجیح می داد آرام تر و بی سر و صدا تر بنش برادر بایستد. مردی که در دانشگاه برکلی کالیفرنیا تحصیل کرد و بعد از پیروزی انقلاب، زمانی که به ایران بازگشت، با حکم امام رئیس سازمان صدا و سیما شد. دوران ریاستی که نمی از آن در جنگ گذشت ونیمی دیگر در هیاهوی جریان ها و احزاب سیاسی. دورانی که هاشمی هانقش پرنرنگی در آن داشتند. هر چند که بعدها عده ای طومارهایی فراوان علیه آنها نوشتند. دورانی که از آن خاطراتی قابل تأمل بر جای مانده؛ از بازگرداندن نیروی پاکسازی شده به سازمان، اعتراض ها به بخش تصاویر زنان بدحجاب در تلویزیون، مخالفت ها و اعتراض های داخل سازمان و... تمام اینها از محمد هاشمی شخصیتی ساخته که بی شک یکی از مهمتربین چهره های تاریخ شفاهی ایران بعد از انقلاب است. آیا تأثیر و تأثر هاشمی و هاشمی ها بعد از گذر از این سال ها و به خصوص پس از مرگ آیت الله، کم رنگ شده است؟ در این گفت و گو به دنبال این پرسش بودیم. همچنین سری زدیم به خاطرات خانوادگی، اجتماعی و سیاسی محمد هاشمی؛ قبل و بعد از مرگ «علی اکبر هاشمی رفسنجانی».

- آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی را با چه**

**اسمی صدا می‌زدید؟**

بیشتر آیت الله، گاهی اوقات شیخ اکبر و گاهی اخوی.

- مرگ برادر، اخوی، شیخ اکبر یا آیت الله چقدر سخت است؟**

برای من اصلا مرگ اخوی باور کردنی نبود؛ مرگش بسبب ناباورانه اتفاق افتاد و تمام لحظه هایی که در بیمارستان بالای سرش بودم و تیم احیا داشتند روی بدنش کار می کردند، حالت گیجی به من دست داده بود که چه شده و چرا؟ بسیار غیر مترقبه و غیر عادی بود اتفاقی که افتاد.

- از روز فوت ایشان چه چیزی به خاطر دارید؟ چطور خبردار شدید و کجا بودید که به شما اطلاع دادند؟**

آن روز یکشنبه شروع خیلی آرامی داشت. آیت الله صبح در کمیسیون نظارت مجمع تشخیص مصلحت نظام و بسیار شاداب بودند و نکات بسیار مهمی هم مطرح کردند. ظهر هم آقای دکتر هاشمی، وزیر بهداشت تماس گرفتند و با ایشان ملاقات کردند. حوالی ظهر هم یکی از مدیران دانشگاه آزاد به دیدن ایشان آمدند. آن روز من کمی زودتر از دفتر خارج شدم و به همین موسسه آمدم تا کارهایم را انجام دهم. اخوی هم حدود ساعت ۴ از مجمع خارج شده بودند و در مسیر خانه شان به استخری که همیشه می رفت، رفته بود. کارم که تمام شد، به طرف خانه مان رفتم. خانه ما در نیاوران است. هنوز در راه بودم که یکی از همکاران تماس گرفت و گفت شنیدی وضع حاج آقا چطور است؟ گفت می گویند ایشان حالشان خوب نیست و به بیمارستان شهدا رفتند. بلافاصله دور زدم و خودم را به بخش اورژانس بیمارستان شهدا رساندم و دیدم تیم احیا دارن روی بدن آیت الله کار می کنند.

- پس هنوز زنده بودند که شما به بیمارستان رسیدید.**

ماینفورما وصل بود و آثار حیات را نشان می داد، ولی وقتی پرسیدم که ایشان آثار حیات دارن، به من توضیح دادند که این طور نیست و به علت همین شوکی است که ما وارد می کنیم. آیت الله توسط تیم حفاظتشان به بیمارستان منتقل شده بودند و من نخستین نفر از خانواده بودم که از این خبر مطلع شدم. به هر حال بیم پزشکی در بیمارستان تلاش زیادی کردند، ولی هر سوالی که می کردم، می گفتند که این آثار، آثار شوک است که برای احیا وارد می کنیم. یک دفعه ماینفور حرکت کرد و عقربه اش از ۶۰ به ۹۰ رسید که آن زمان خبرگزاری ایسنا به موبایل من زنگ زد و داشت صحبت می کرد که پزشکی که آن جا بود به من گفت آثار حیات بالا رفت. من که با تلفن حرف می زدم، گفتم حالشان بهتر شده، ولی بعد از یک دقیقه همان پزشک به من گفت که این همان آثار شوک بوده. بعد از یک ربع دکتر هاشمی، وزیر بهداشت به بیمارستان آمدند و بعد دم دکتر روحی، رئیس جمهوری و آقای جهنگیری آمدند و وضع را دیدند و با آقای دکتر هاشمی و تیم احیا تبادل نظر و اعلام کردند که ایشان دیگر بر نمی گردد و کار از کار گذشته، بنابراین عملیات احیا را قطع کردند و اعلام شد که ایشان بر اثر ایست قلبی متأسفانه فوت کردند.

- آیت الله هاشمی از نظر جسمی سالم به نظر می رسیدند و ظاهراً عارضه های نداشتند. علت مرگ چه چیزی اعلام شد؟**

علت مرگ را در بیمارستان ایست قلبی اعلام کردند، ولی علت ایست قلبی را کسی اعلام نکرد. هنوز هم کسی اعلام نکرده که علت ایست قلبی چه بوده. روزهای نخست که ما و اعضای خانواده حالت عادی نداشتیم، یعنی من تعادلی نداشتم و حالت شوک بسیار بدی به من وارد شده بود و طبعاً نمی توانستم خیلی در این نوع مسائل بررسی و تعقل کنم. وقتی پزشکان گفتند ایست قلبی داشته ام، من هم که در بیمارستان بالای سر اخوی بودم اعلام کردم علت ایست قلبی بوده، اما علت ایست قلبی مشخص نشد که چه بوده و آن در تخصص من نیست که بتوانم پاسخ دهم.

- شما پیگیری نکردید؟**

جوابی نگرفتم، یعنی جواب پزشکی یا علمی از این قضیه نگر رفتم که کبیشیم علت ایست قلبی چه بوده است، چون کالبدشکافی هم انجام نشد، بنابراین برای ما علت ایست قلبی نامشخص است. آن چیزی هم که برخی از رسانه ها عنوان می کنند، همین است که علت ایست قلبی مشخص نیست، به ما حالت آیت الله را به دلیل ایست قلبی اعلام کردند، اما این که علت ایست قلبی چه بود؟ آن را هنوز نمی دانیم.

- قبل از دفن آیت الله امکان کالبدشکافی و مشخص شدن علت ایست قلبی وجود داشت. آن زمان چرا برای مشخص شدن این علت اقدام نکردید؟**

اخوی روز یکشنبه مرحوم و شه شنبه دفن شدند، در این دو روز شرایطی نداشتیم که بتوانیم دنبال علت این موضوع برویم. بعد از این که ایشان هم دفن شدند، بعضی از امکانات از دست رفته بود، بالاخره اگر کالبدشکافی می شد و علت خاصی داشت، مشخص می شد، اما ما راهی برای پیگیری نداشتیم که بتوانیم

این کار را انجام دهیم.

- معمولاً بیسن رحلت تا زمان دفن شخصیت های بزرگ زمان زیادی وجود دارد؟ مثلاً بعد از رحلت امام خمینی (ره)، پیکر ایشان چند روز در مصلی بود و مردم می رفتند و با امام (ره) وداع می کردند. دلیل این که شما دو روز بعد از مرگ ایشان، به سرعت مراسم تشییع را بر گزار کردید، چه بود؟**

به دلیل این که مردم خیلی علاقه مند به ایشان بودند و برای شان شوک بزرگی بود و ممکن بود تهران خیلی شلوغ شود. مردم می خواستند از تمام شهرستان ها به سمت تهران بیایند و شاید آن قدر شلوغ می شد که قابل کنترل نبود، بنابراین ما به لحاظ این که حادثه ای اتفاق نیفتد، اعلام کردیم که مراسم زودتر است و فاصله بین رحلت تا تدفین را کم کردیم.

- بعد از فوت آیت الله هاشمی رفسنجانی، جمع کثیری از مردم به خصوص جوانان در تشییع پیکر ایشان حضور باشکوهی داشتند. شما خودتان انتظار چنین استقبال گسترده ای را برای تشییع پیکر ایشان داشتید؟**

راستش به غیر از حضور بی شمار مردم در مراسم تشییع قبلاً هم نمونه هایی را از توجه یا استقبال مردم از ایشان دیده ایم. مثلاً در همان نماز جمعه که آخرین نماز جمعه ایشان بود، جمعیتی بیش از یک میلیون خودشان را به جایگاه نماز جمعه رساندند. آن هم در تهران و در عرض چند ساعت. یا در انتخابات ۹۲ در چند روز نخست که اعلام شد آقای هاشمی نامزد شده اند، گزارش می دادند که تا به حال ۳۰ میلیون رای دارد و حتی در ذیل آن گفته بودند رئیس جمهوری ۳۰ میلیونی قابل کنترل نیست! بنابراین در همان انتخابات وقتی که ایشان را درصاحبت کردند، مردم سوال می کردند که به چه کسی رای بدهیم و ایشان یک نامزد را معرفی کردند و همان نامزد در دور نخست رای بسیار بالایی آوردند. می خواهم بگویم مواردی که مردم قدرشناسی کردند، زیاد بود. بنابراین در روز تشییع، شکوه و حرکت خودجوش مردمی برمی گردد به حقیقت عملکردی و شخصیت آقای هاشمی. آیت الله حدود ۶۰ سال سابقه مبارزه و خدمت برای نظام جمهوری اسلامی را داشتند. او در ۳۰ سال اخیر مسئولیت های مهمی داشته و تصمیمات شجاعانه ای گرفت. من فکر می کنم حقیقتاً مردم آیت الله هاشمی رفسنجانی را به عنوان خادم خودشان می شناسختند و این سیل جمعیت در روز تشییع در واقع نوعی قدردانی و قدرشناسی از آیت الله توسط مردم بود.

- صحبت از مردم شد؛ آیت الله هیچ وقت سوالات مردم را بی جواب نمی گذاشت، یادداشت های روزانه و کتابهایش بخشی از تفکرات و ایدئولوژی های او بود که می خواست برای مردم کشورش بر جای بگذارد. همین شد که بعد از فوت ایشان مردم چشم انتظار وصیت نامه آیت الله هاشمی رفسنجانی بودند، اما خبری از وصیت نامه نبود. وصیت نامه چه شد؟**

نمی دانم. چون یک برگ پیدا شد که مربوط به زمانی بود که ایشان رفته بود آنژیوگرافی. اما مدارک را ما دیگر ندیدیم. اسناد و مدارک احتمالا بعد از آن رحال میماند بعضاً جابه جا شده باشد و ما اطلاعی نداریم. در خانه که ندیدیم. در دفتر کار هم ما در جاهایی که می شد، نگاه کردیم؛ نبود، اما اگر در جای دیگر بود، بعداً پیدا می شود. من هیچ وقت

وصیت نامه ای از ایشان در زمان حیاتشان ندیدم که بگویم ایشان وصیت نامه ای نوشته اند. اما توقع برای شخصیتی مثل ایشان این است که وصیت نامه داشته باشد که این هم یک سوالی است که من پاسخی برایش ندارم.

- جابه جا کرده باشند؟**

بله احتمال هر چیزی وجود دارد؛ احتمالاً.

- می روم سراغ بخش دیگری از سوالات که در مورد آخرین پسرادر آیت الله عبودیه خودتان است. آقای هاشمی شما خانواده مذهبی داشتید و در حوزه درس خواننده بودید، اما در آمریکا تحصیل کرده اید؟ یا خانواده یا آیت الله با مهاجرت شما به آمریکا رفتی نداشتند؟**

پدر ما یک فلسفه ای برای خودش داشت و می گفت اولاد من اگر در سنین بلوغ در یک محیط مذهبی باشند و رشد کنند، ایمانشان قوی می شود، به طوری که دیگر هر جای بروند افراد مسلمان و با ایمان باقی می مانند و حوادث روزگار و فساد آنها را تحت تأثیر قرار نمی دهد. به همین دلیل ما را در سنین ۱۳ یا ۱۴ سالگی به قم می فرستاد که آن زمان بهترین محیط مذهبی قم بود. سن ۱۳ یا ۱۴ سالگی تا ۱۵سالگی ما به قم می رفتیم و ۵ یا ۶سال هم در قم می ماندیم و بعد از آن هر جایی می خواستیم می رفتیم. در آن دوران در قم تقریباً شرایط جدیدی به وجود آمده و دو جریان فکری با هم در حوزه علمیه

### گفت وگو

گفت وگوی «شهروند» با محمد هاشمی، برادر آیت الله هاشمی رفسنجانی

# آزادراه در فقدان آیت الله

- علت مرگ آیت الله را در بیمارستان ایست قلبی اعلام کردند، ولی علت ایست قلبی را کسی اعلام نکرد**

- برخی اوقات در جریان بخش بعضی از بر نامه ها و سر یال ها اعتراض هایی به صداوسیما می شد**

- فرزندان من در عرصه سیاست حضور ندارند، معمولاً وادی سیاست برای امثال ما به گونه ای است که**

**وقتی یک نفر وارد آن می شود، بقیه توبه می کنند**

- اکبر هاشمی رفسنجانی نه ثروتمند به آن معنا بود و نه بی مال، روحانی بود که تظاهر نمی کرد**

**و برای زندگی شخصی اش امکاناتی از باغ بسته پدری فراهم کرده بود**

می دادم، به من لقب «محمد پدر» داده بودند و بعد از پیروزی انقلاب هم بچه های انجمن اسلامی ایران و آمریکا خیلی در دولت مشارکت داشتند. چون نوعاً آنها بچه هایی تحصیل کرده و با زیر بناهای فکری و دینی و مذهبی بودند.

- این افراد فکری و جریان های سیاسی مانع تحصیل دانشجویان نمی شد؟**

اتفاقاً زمانی بین بچه های انجمن اسلامی و کنفدراسیون خیلی بحث سختی در گرفت. آنها می گفتند الان زمان مبارزه است و درس خواندن ارتجاعی است، ما می گفتیم، نه ما باید درس بخوانیم. درس خواندن مهم است و ما در کنار درس خواندن مبارزه هم می کنیم.

- نظر امام (ره) در رابطه با مبارزه دانشجویان ایرانی در کشورهای خارجی چه بود؟**

راستش این درگیری ها که بالا گرفت، دیگر ناچار شدیم و نامه ای به امام (ره) نوشتیم و از امام (ره) سوال کردیم (ایشان نجفی بودند) الان تکلیف دانشجویانی که در آمریکا یا در خارج از کشور هستند، چیست و کدام مهمتر است، مبارزه یا تحصیل؟ امام (ره) جواب دادند که شما الان وظیفه تان درس خواندن است. خوب درس بخوانید، چون ما در آینده به شما نیاز داریم.

- یعنی برای امام (ره) تحصیل از مبارزات سیاسی مهمتر بود؟**

بله، تازه این موضوع به سال ۵۰ برمی گردد، یعنی ۷ یا ۸سال پیش از پیروزی انقلاب. امام (ره) پیروزی را پیش بینی می کردند و توصیه ایشان این بود که شما که الان در آمریکا هستید، درس بخوانید و خوب درس بخوانید، چون آینده کشور به شما نیاز دارد. از این جهت بچه ها هم

- چه کارهایی می کردید؟**

در کتابخانه کار می کردم. در دانشگاهی که بودیم یک کتابخانه بود و من آن جا کتابدار بودم. کار

خوبی بود. هم فرصت مطالعه داشتم و درآمدی در حد تأمین شهریه وایان بود.

- شما با ویزای توریستی به آمریکا رفتید و بعداً ماندگار شدید؟**

بله. ابتدا برای فعالیت های مبارزاتی به آن جا رفتم و وقتی دیدیم شرایط مناسب است و انجمن های دانشجویی زیاد بدون فشار و حقلان فعالیت می کنند، ویزایم را به ویزای تحصیلی تبدیل کردم، بنابراین هم دانشگاه می رفتم و هم انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی گروه پارسی زبان در آمریکا و کانادا را تأسیس کردم.

- هدف از تأسیس انجمن اسلامی و نوع مبارزه در کشور های غربی چه بود؟**

این انجمن متأسفانه خدمات خیلی زیادی شد. ابتدا من به اتفاق ۴ نفر انجمن را تأسیس کردیم. ولی بعدها نزدیک به ۱۰هزار نفر عضو داشت. نوع مبارزه در آن جا متفاوت و بیشتر اطلاع رسانی بود و بعد هم آموزش های ایدئولوژیک، بعضاً در کنار اینها یک سری تظاهرات و راهپیمایی های طولانی از کشورهای مختلف می گذاشتند که بیان می کردیم در ایران چه می گذرد و شاه چه می کند.

- دانشجویان ایرانی که در آن دوران در کشورهای غربی زندگی می کردند، به شما و فعالیت های مبارزاتی انجمن اسلامی اعتماد کرده بودند؟**

بله، حتی چون من مقدار زیادی فعالیت ها را سامان

دارد یا مثلاً دانشجویانی هستند که بسیار باهوش و اهل علم و فرهنگ اند و محدودیت هایی برای آنها قایل می شوند. اوایل انقلاب اصلاً این حرف ها نبود و زمان جنگ هم عده ای از کشور رفتند، اما آنهایی که تحصیل کرده بودند، حتی در زمان جنگ آمدند که کمک کنند.

- دوری از خانواده سخت نبود؟**

چرا به طور قطع هم برای من سخت بود و هم خانواده. به خصوص که در آن دوران آیت الله زندان بود و برادر دیگر که در تصادف قبل از انقلاب کشته شده بود. من هم آمریکا بودم، مادر ما خیلی برایش سخت بود و پدر هم مرحوم شده بود. وقتی من از آمریکا بر گشتم، مادرم خیلی خوشحال شده بود. می گفت: «امام خمینی از چهارده معصوم بیشتر کار کرد.» من خیلی دعا می کردم که شماها را یک بار دیگر ببینم، ولی نمی شد. یک امام خمینی (ره) آمد و از چهارده معصوم بیشتر کار کرد. می خواهم بگویم تا این حد دیدن فرزندانم مهم بود. (با بغض)

- شما همراه امام (ره) به ایران برگشتید؟**

بله، او یکی از بهترین متخصصان سازمان صداوسیما بود و وقتی از او پرسیدم الان کجا مشغول به کار هستید، همان جا حکم عزل و پاکسازی کرده اند. گفتم چرا، گفت نمی دانم. گفتم فردا به دفتر من بیا.

- نمی ترسیدید که در نخستین روزهای کاری تان در سازمان صداوسیما این تصمیم سخت را بگیرید و یکی از کارکنان صداوسیمای رژیم شاهنشاهی را بر گردانید؟**

نه همان فردا که رفتم سر کار برنده اش را خواستم و دیدم که در زمان هم نماز خوان و بچه مسلمان بوده است. همان جا حکم عزل و پاکسازی را لغو کردم و او را به سازمان برگرداندم و به او مسئولیت دادم. اتفاقاً این حرکت تأثیر خوبی روی بچه های فنی و افرادی که بی جهت پاکسازی شده بودند، داشت. در آن زمان یک شورای اداری درست کرده بودند که بچه های چپ بودند. مهندس امجدی توانست پیش من رفتند، مرا به عنوان مدیر عامل اعلام کردند.

- بعد از انقلااب دیگر به آمریکایر نگشتید؟**

من شش عید ۵۸ به آمریکا

- برگشتیم، زندگی ام را جمع کردم، کارهایم را سامان دادم. آپارتمان**

- کار تان را در نظام جمهوری اسلامی چطور آغاز کردید؟**

در اوایل پیروزی انقلاب من نخستین کارم وزارت کشاورزی بودم. چند ماه در این وزارت نشدند مشغول بودم و بعد آقای رجایی نخست وزیر شدند و نسبت به تعیین وزیر خارجه آقای بنی صدر اختلاف داشتند و نتوانستند وزیر خارجه پیدا کنند و من را به عنوان معاون سیاسی و سرپرست وزارت خارجه خودشان انتخاب کردند.

- چطوری رئیس صداوسیما شدید؟**

در پُست معاونت نخست وزیر و سرپرست وزارت امور خارجه بود که شوروی سرپرستی صداوسیما اعلام کرد مسا مدیر عامل نداریم. به من پیشنهاد مدیر عاملی دادند و گفتم باید خدمت امام (ره) برسم

و با ایشان مشورت می کنم و اجازه می گیرم و به شما خبر می دهم. اما شوروی سرپرستی همان روز که از پیش من رفتند، مرا به عنوان مدیر عامل اعلام کردند.

- یعنی خودتان دوست نداشتید؟**

راستش ریاست صداوسیما بیشتر یک کار تحمیلی بود تا یک کار انتخابی.

- خاطرات جالبی از شما خوانده ام، مخصوصاً روز نخست کاریتان مثل این که برق قطع می شود.**

بله، ماه رمضان بود که من به صداوسیما رفتم. همان روز نخست کارم، افطار خانه بودم. ساعت ۸:۳۰



سر خیر یک دفعه تلویزیون بر فکری شد. حاج احمد آقا بعد از چند دقیقه تماس گرفت و گفت تلویزیون قطع شده می بینی؟ گفتم بله دارم می بینم. به سرعت رفتم سازمان و دیدم که بچه ها دور خودشان می گردند. من هم چون روز اول بود، خیلی مرا نمی شناختند. از چند نفر از تکنیسین هایی که آن جا بودند، پرسیدم که چه شده. آنها با لحن توهمین آمیزی گفتند آقا برو ما نمی دانیم چه شده، نمی دانستم چه کار کنم و سر آخر رفتم از نگهبان دم در پرسیدم که مدیر فنی بخش قبلاً چه کسی بوده؟ گفت آقای مهندس امجدی. گفتم کجاست، گفت پاکسازی اش کردند. گفتم خانه شان را بلدی، گفت بله و نهایتاً من را به خانه اش برد. ایشان در بلوار جردن سابق و افرقای الان زندگی می کردند. مهندس امجدی وقتی من را دید تعجب کرد. سلام کردم و گفتم تلویزیون قطع شده می توانید با ما بیاید و راهش ببینازیم؟ و گفت که می آید.

- یعنی این کار فقط در تخصص همین یک نفر بود؟ پس چرا از سازمان رفته بود؟**

بله، او یکی از بهترین متخصصان سازمان صداوسیما بود و وقتی از او پرسیدم الان کجا مشغول به کار هستید، همان جا حکم عزل و پاکسازی کرده اند. گفتم چرا، گفت نمی دانم. گفتم فردا به دفتر من بیا.

- نمی ترسیدید که در نخستین روزهای کاری تان در سازمان صداوسیما این تصمیم سخت را بگیرید و یکی از کارکنان صداوسیمای رژیم شاهنشاهی را بر گردانید؟**

نه همان فردا که رفتم سر کار برنده اش را خواستم و دیدم که در زمان هم نماز خوان و بچه مسلمان بوده است. همان جا حکم عزل و پاکسازی را لغو کردم و او را به سازمان برگرداندم و به او مسئولیت دادم. اتفاقاً این حرکت تأثیر خوبی روی بچه های فنی و افرادی که بی جهت پاکسازی شده بودند، داشت. در آن زمان یک شورای اداری درست کرده بودند که بچه های چپ بودند. مهندس امجدی توانست پیش من رفتند، مرا به عنوان مدیر عامل اعلام کردند.

- بعد از انقلااب دیگر به آمریکایر نگشتید؟**

من شش عید ۵۸ به آمریکا برگشتیم، زندگی ام را جمع کردم، کارهایم را سامان دادم. آپارتمان

- کار تان را در نظام جمهوری اسلامی چطور آغاز کردید؟**

در اوایل پیروزی انقلاب من نخستین کارم وزارت کشاورزی بودم. چند ماه در این وزارت نشدند مشغول بودم و بعد آقای رجایی نخست وزیر شدند و نسبت به تعیین وزیر خارجه آقای بنی صدر اختلاف داشتند و نتوانستند وزیر خارجه پیدا کنند و من را به عنوان معاون سیاسی و سرپرست وزارت خارجه خودشان انتخاب کردند.

- چطوری رئیس صداوسیما در آن زمان چطوری بود؟ وضعیت صداوسیما در آن زمان چطور بود؟**

من هشتمین مدیر عامل بعد از انقلاب بودم. ۹ ماه آقای قطب زاده بود. در ۲۱ ماه باقی ۶مدیر عوض شده بودند و به عبارتی هر سه ماه یک مدیر عوض می شد. بنابراین وضع صداوسیما در آن دوران بسیار بی ثبات بود. نه نظام اداری داشت و نه نظام فنی. مثلاً وقتی خبری می گفتند گاهی اخبار سه ساعت نیم به طول می کشید؛ درحالی که اخبار باید در نهایت نیم ساعت باشد.

- در آن دوران گروه ها و جریان های سیاسی هم در کار صداوسیما دخالت می کردند؟**

برای توضیح این سوال باید یک خاطره تعریف کنم. همان روزهای نخست کاری ام، وقتی خواستم به اتاقم در طبقه یازدهم سازمان بروم باصحنه عجیبی روبه رو شدم. از ورودی که وارد راهرو شدم، دیواری در طول ۱۵ متر ارتفاع داشت که در تمام سطح آن یک متر ماکترونیوم اطلاعاتیه چسبانده بودند. گفتم اینها را از دیوار کنیند و برای من بیاورید. وقتی اطلاعیه ها را آوردند، دیدم تمام گروه های سیاسی که در کشور هستند، یک اطلاعیه داده اند. تا این که بالاخره بعد از یک سال ونیم شورای سرپرستی من را عزل و آقای جواد رجایی را به عنوان سرپرست انتخاب کردند.